Shahid Chamran University of Ahvaz

Stylistics and the Study of Literary Genres

DOI: https://doi.org/10.22055/jrp.2024.44990.1109

Online ISSN:2676-5772

Received: 11 October 2023 | Accepted: 2 July 2022

Stylistics and the Study of Literary Genres, *Vol 7, No. 2, Fall 2025 & Winter 2026*

Linguistic and Literary Features of a Manuscript of *Bostan al-`Arefin* va *Tohfat al-Moridin* (dated 804 AH)

Tahmine Ataee kachouee[1]

Abstract

Bostan al-`Arefin va Tohfat al-Moridin was compiled by Faqih Abunasr Ahmad ebn al-Khayr Neishabouri in the late fifth century (AH).Bostan al-`Arefin was corrected and published by Ahmad Ali Rajaee Bukharai, based on the Tübingen version (dated 543 AH) and with reference to the Asad Effendi Turkish version. The incorrectness of the original version has made it difficult to understand the meaning of the phrases in many cases, and identifying new manuscripts of this book will be helpful in this critical edition. One of these manuscripts is kept in the Mughnisa Library of Turkey dated 804 AH. Compared to the printed text, Mughnisa's manuscript has some distortions, additions, and deficiencies. In this article, in addition to introducing the Mughnisa version and expressing its various values, we will discuss some of its linguistic features. In addition, we will mention the types of distortions, additions, and deficiencies that occurred in the Mughnisa version.

Keywords: Bostan al-`Arefin va Tohfat al-Moridin, critical text correction, manuscript of Mughnisa, linguistic and literary features, additional stories

1. phd in Persian language and literature, assistant Professor of Persian academy.
e-mail: ataei@yahoo.com

How to cite this article:
Ataee Kachouee, Tahmine. (2026).Linguistic and Literary Features of a Manuscript of Bostan al-`Arefin va Tohfat al-Moridin (dated 804 AH). *Stylistics and the Study of Literary Genres*, 7(2), 173-198. https://doi.org/10.22055/jrp.2024.44990.1109

دوفصل‌نامه‌ی
سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی

DOI: https://doi.org/10.22055/jrp.2024.44990.1109

شاپای الکترونیکی:۲۶۷۶-۵۷۷۲

نشریهٔ علمی سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی، شمارهٔ ۱۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، صص ۱۷۳-۱۹۸
مقالهٔ پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۹ | پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۴

ویژگی‌های زبانی و ادبیِ دست‌نویسی از *بستان العارفین و تحفة المریدین*

مورّخ ۸۰۴ ق

تهمینه عطائی کچوئی[۱]

چکیده

بستان‌العارفین و تحفةالمریدین تألیف فقیه ابونصر احمد بن خیر از متون منثور عرفانی قرن پنجم هجری است. بستان العارفین به اهتمام احمدعلی رجائی بخارائی، براساس نسخهٔ توبینگن (مورّخ: ۵۴۳) و باتوجّه به نسخهٔ اسعد افندی ترکیه در سال ۱۳۵۴ تصحیح و منتشر شد. مغلوط بودن نسخهٔ اساس در بسیاری از موارد دریافت معنی عبارات را با دشواری مواجه کرده است و شناسایی نسخه‌های خطّی نویافته از بستان العارفین در تصحیح تازه‌ای از آن راهگشا خواهد بود. یکی از این دست‌نوشته‌ها، نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ مغنیسای ترکیه مورّخ ۸۰۴ ق است. دست‌نوشتهٔ مغنیسا در قیاس با متن چاپی تصرّفات و افزود و کاست‌هایی دارد. در این نوشتار ما علاوه بر معرّفی نسخهٔ مغنیسا و بیان ارزش‌های گوناگون آن، به بعضی از ویژگی‌های زبانی و ادبی آن خواهیم پرداخت. علاوه بر این، به انواع تصرّفات و افزود و کاست‌هایی که در نسخهٔ مغنیسا رخ داده است، اشاره خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: بستان العارفین و تحفة المریدین، تصحیح انتقادی، دست‌نوشتهٔ مغنیسا، ویژگی‌های زبانی و ادبی، حکایت‌های افزوده.

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی
رایانامه: tahmineh-atai@yahoo.com

ارجاع به این مقاله:
عطائی کچوئی، تهمینه. (۱۴۰۴). ویژگی‌های زبانی و ادبیِ دست‌نویسی از بستان العارفین و تحفة المریدین مورّخ ۸۰۴ ق. دوفصل‌نامهٔ سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی، ۷(۲)، ۱۷۳-۱۹۸.
https://doi.org/10.22055/jrp.2024.44990.1109

۱. مقدّمه

بستان‌العارفین و تحفةالمریدین از متون منثور عرفانی قرن پنجم هجری است که با بیش از سیصد حکایت صوفیان، به سبب اشتمال بر گزارش‌هایی از احوال صوفیان نخستین، اهمّیّتی ویژه دارد. این کتاب تألیف فقیه ابونصر احمد بن خیر است و مشتمل بر بیست‌وپنج باب است. تاکنون پنج نسخه از آن شناسایی شده است که به ترتیب تاریخ کتابت و اهمّیّت عبارتند از: الف: نسخهٔ برلین (مورّخ ۵۴۳)؛ ب: نسخهٔ اسعد افندی ترکیه (بی‌تاریخ، امّا کهن)؛ ج: نسخهٔ مغنیسا (مورّخ ۸۰۴)؛ د: نسخهٔ قونیه (بی تاریخ؛ احتمالاً قرن هشتم)؛ هـ: نسخهٔ کتابخانهٔ آیت‌اللّه مرعشی (مورّخ ۹۴۶). بستان العارفین به همّت احمدعلی رجایی بخارائی بر اساس دو نسخهٔ توبینگن و اسعد افندی تصحیح و با کتاب منتخب رونق المجالس در یک مجلّد در سال ۱۳۵۴ در انتشارات دانشگاه تهران منتشر شد. رجائی کار تصحیح خود را با نسخهٔ توبینگن آغاز کرد و به انجام رساند و در موارد متعدّدی از حدس و قیاس ناگزیر بود. او پس از طی بخشی از مراحل چاپ، به نسخهٔ دیگری از آن (اسعد افندی) دست یافت و در پایان کار، اختلافات میان دو نسخه را با عنوان «تعلیقات» بر متن افزود. ازاین‌رو ابهامات زیادی در متن باقی ماند. شناسایی نسخه‌های خطّی تازه از این کتاب می‌تواند در رفع ابهامات متن موثّر واقع شود. از سوی دیگر بررسی این دست‌نوشته نمایانگر تحولاتی در زبان و حتی گاه تغییرات و افزود و کاست در محتوای حکایات است.

در این نوشتار برای نخستین‌بار به معرّفی و بررسی دست‌نوشتهٔ تازه‌ای از بستان العارفین و تحفة المریدین خواهیم پرداخت که احمدعلی رجائی آن را در اختیار نداشته است. این نسخه محفوظ در کتابخانهٔ مغنیسای ترکیه، به شمارهٔ ۲۶۳۰، و مورّخ ۲۰ محرّم‌الحرام ۸۰۴ ق است. در پایان متن بستان العارفین، نام کاتب، امین‌الدّین عمر الکافی بن سراج‌الدّین[۱] نوشته شده است. درواقع این نسخه مجموعه‌ای است با ۱۲۶ برگ ۱۷ سطری، در قطع ۱۳/۲ × ۲۱، به خطِ نسخ مشتمل بر بستان العارفین، حکایات پراکنده و سیر اهل اللّه از رضی‌الدّین (۷۱ پ-۱۲۶ پ)[۲]. اگرچه عبارت «تمّت بستان» در ورق (۶۶ ر) مجموعه کتابت شده است؛ امّا متن بستان العارفین در ورق (۵۸ پ) به پایان می‌رسد[۳] و بعدازآن چند حکایت پراکنده، قصهٔ ابوشحمه، کلام طیور و چند تقریب و حدیث (۵۹ ر - ۶۶ ر) آمده است. این نسخه، دومین دست‌نوشته شناخته‌شدهٔ بستان العارفین است که تاریخ کتابت دارد و درواقع گزیده‌ای از آن است، امّا در قیاس با نسخِ دیگرِ بستان، افزوده‌هایی نیز دارد. در این نوشتار نخست به نقش نسخهٔ مغنیسا در تصحیح بعضی خطاها و ابهامات متن چاپی خواهیم پرداخت و در ادامه با ذکر بعضی ویژگی‌های زبانی این دست‌نوشته،

نمونه‌هایی از تغییر و تصرّف‌های آن را نشان خواهیم داد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در نقد و بررسی بستان العارفین و تحفة المریدین چاپی پیش‌ازاین دو مقاله منتشر شده است: «ضرورتِ بررسی، تحلیل و تصحیحِ مجدّدِ بستان العارفین و تحفة المریدین» (سعید بزرگ بیگدلی، ناصر نیکوبخت، محمود عابدی، تهمینه عطائی کچوئی، در: مجلهٔ جستارهای ادبی، سال ۴۵، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۱-۱۱۰) و نیز «نقش منابع جنبی در تصحیح بستان العارفین و تحفة المریدین» (تهمینه عطائی کچوئی، سعید بزرگ‌بیگدلی، ناصر نیکوبخت، در: مجلهٔ ادب فارسي، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۳۱-۱۴۷). همچنین در معرّفی و ارزیابی دست‌نوشتهٔ بستان العارفین و تحفة المریدین محفوظ در کتابخانهٔ توبینگن مقاله‌ای با عنوان «بعضی ویژگی‌های زبانی بستان العارفین (مورّخ ۵۴۳ ق)» (تهمینه عطائی کچوئی، در: نامهٔ سروشیار (یادنامهٔ استاد جمشید مظاهری)، انتشارات ادبیات، تهران، ۱۴۰۱، ج ۲، ص: ۹۳۴-۹۶۲) چاپ شده است. ما در مقالهٔ حاضر به ارزیابی دست‌نوشتهٔ دیگری از بستان العارفین خواهیم پرداخت.

۳. تصحیح متن چاپی

نسخهٔ مغنیسا در بخش‌هایی با نسخهٔ توبینگن (کتابت ۵۴۳ هـ ق) که اساس چاپ احمدعلی رجایی است همانندی دارد و در رفع بعضی از خطاها و ابهامات آن سودمند است. علاوه بر این بعضی خطاهای نسخهٔ اسعد افندی را نیز با توجّه به آن می‌توان تصحیح کرد:

۳. ۱. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۷-۹۲) [متن برابر اسعد افندی؛ توبینگن صفحه‌های آغازین را ندارد]:

> «پس چون اندر قَصَصِ پیغامبران، علیهم السّلام، و اخبار ایشان استواری دل پیغامبر است، علیه السّلام، در حکایات **پیغامبران** (!) و احوال ایشان مر خلق را استواری باشد.»

موضوع سخن دربارهٔ اهمّیّت داستان‌ها و حکایات پارسایان و عارفان است و تکرار «حکایات پیغامبران» سهوی آشکار است. متن را بسنجید با:

> «چون در قصص پیغامبران و اخبار ایشان استواری دل پیغامبر ما، علیهم السّلام، می‌باشد، اندر حکایات **پارسایان** و قصهٔ ایشان نیز باید که استواری دل عارفان و مؤمنان باشد. مغنیسا[۴]» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲ پ)

بنابراین باید صورت درست دست‌نوشتهٔ اسعد افندی چنین باشد: پس چون اندر قَصَصِ پیغامبران، علیهم السّلام، و اخبار ایشان استواری دل پیغامبر است، علیه السّلام، در حکایات **پارسایان** و احوال ایشان مر خلق را **استواریِ دل** باشد.

۳. ۲. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۹۵) [متن برابر توبینگن]:

«حق‌تعالی مر خلق را بیافرید، به غربالِ ربوبیت بر باد رحمت داد. بیرون آمد از آن غربال چهار چیز: خاک و کاه و دانه و کُوزَنْ. پس خاک، کافرانند که گویند روز قیامت: «**یا لَیتَنِی کنتُ تُرَابًا**» خاک نصیبِ باد بود. کافر نصیبِ باد و ظعت[۵] بود.»

از میان نسخه‌های بستان، به‌جز نسخهٔ توبینگن، تنها نسخهٔ مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۸ پ) این بخش را، با تفاوت‌های اندکی، چنین آورده است:

«حق‌تعالی مر خلق را بیافرید، به غربالِ ربوبیت بر **باد رحمت** داد بیرون آمدند از آن غربال چهار چیز: خاک و کاه و دانه و کفه. پس خاک، کافرانند که روز قیامت گویند: «**یا لَیتَنِی کنتُ تُرَابًا**» خاک نصیبِ باد بود. کافر نصیبِ **بادِ قطیعت** بود.»

«ظعت» علی‌القاعده صورت مصدری از ریشهٔ «وظع» است و چنین مصدری را در لسان العرب نیافتیم؛ ظاهراً «باد و ظعت» در نسخهٔ توبینگن خطای کاتبان است و ضبط «بادِ قطیعت [= هجران، جدایی]» صحیح است.

۳. ۳. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۹۶) [متن برابر توبینگن]:

«**أَنبَتَتْ[۶] سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ** (۲۶۳: البقره). بَرُویَد هر خُوشَه‌ای، اندر هر خُوشَه‌ای صَد دَانَه.»

سنجش آیه با ترجمهٔ آن، خطای متن چاپی[۷]، «هرخوشه‌ای»، را به‌روشنی نشان می‌دهد؛ صورت درست متن برابر مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۹ ر):

«أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ (۲۶۳: البقره). بروید هفت غوشه، اندر هر غوشه صد دانه.»

۳. ۴. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۹۶-۹۷) [متن برابر توبینگن]:

«چُنان‌که رسولی آید از جایی[۸]، نَخُست نزل فرستند، پس مهمان کنند و بار دهند و آنگاه خدمت دهند. نزل کمترینِ همه بود. همچنین خداوند، تعالی، که بَهشت را نزل مؤمنان کرد. از پس نُزل، کرامت کرد. وز پسِ کرامت، درجه بود؛ پس رضا بود و خَلعت بود. پس دیدار خدای، تعالی، بود.»

از میان نسخِ ما، تنها نسخهٔ توبینگن و مغنیسا این بخش را با عنوانِ «مثل» آورده‌اند و در دست‌نوشتهٔ مغنیسا به جای «خدمت دهند»، «خلعت دهند» ضبط شده است. با توجّه به آیینِ پذیرشِ رسول، ضبطِ مغنیسا بر ضبط توبینگن ترجیح دارد و حتّی اگر کاتبِ مغنیسا در متن تصرّف کرده باشد تصرّفِ بی‌وجهی نیست. «نُزل دادن و خلعت پوشاندن به رسول [= پیک]» از آیین‌های رایج در گذشته بوده است؛ چنان‌که در حکایتِ آمدنِ رسولِ خلیفهٔ عباسی به نزد سلطان مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی آمده است:

> «خبر رسید که رسول [= رسولِ القادر باللّه] بدو فرسنگی از شهر رسید مرتبه‌داران پذیره رفتند و پنجاه جنیبت بردند و همه لشکر برنشستند و پیش شدند با کوکبهٔ بزرگ و تکلّف بی‌اندازه ... تا آنگاه که رسولدار رسول را به سرایی که ساخته بودند فرود آورد. چون به سرای فرود آمد نخست خوردنی که ساخته بودند رسولدار مثال داد تا پیش آوردند ... و چون از نان خوردن فارغ شد **نُزل‌ها** بیاوردند از حدّ و اندازه گذشته و بیست هزار درم سیم گرمابه چنانکه متحیّر گشت... و پس اهل بساط و خوان آمدند و خوانی با تکلّفِ بسیار ساخته بودند، و رسول را بیاوردند و بر خوان سلطان بنشاندند. و چون نان خورده آمد رسول را **خلعتی** سخت فاخر پوشانیدند و با کرامت بسیار به خانه باز بردند.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۳)

۳. ۵. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۹۷-۹۸) [متن برابر توبینگن]:

> «زنار [را] از میان خود بُبرِیدْ. شبلی شادمَانَه شُد. پَس زُنّار [...] پادشاه هر دوجهان از میان تو برداشت، تو را شادی نیاید؟»

در نسخهٔ توبینگن بعد از «زنّار» به‌اندازهٔ دو کلمه محو است و مصحّح نیز در حاشیه آن را تذکّر داده و به متن «[را]» افزوده است. در ادامهٔ سخن نیز پارگی نسخه مانع از خواندن کلمه‌ای می‌شود که در چاپی با «[...]» نشان داده شده است. متن بنا بر نسخهٔ مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۱۰ ر) به این صورت آمده است:

> «زنّاری که ترسا از میان برید شبلی شادمانه شد و صحّت یافت. پس زنّاری که پادشاه عالم از میان تو برداشت، چرا شادی نکنی؟»

بنابراین باید صورت درست متن چنین باشد:

> «زنار [ی که ترسا] از میان خود بُبرِیدْ. شبلی شادمَانَه شُد. پَس زُنّار[ی که آ]ن پَادشَاه هَر دَو جهان اَز میانِ تُو برداشت، تو را شادِی نیاید؟»

۳. ۶. *منتخب رونق* (۱۳۵۴: ۹۳):

«آنگاه که موسی، علیه‌السلام، اَز میانِ آن قَوم بیرون شُد، شَرِیعَتِ وَی منسُوخ نَشُد (؟) وَ بَساط برنُوشتَه نَشُد وَ خَلِیفَتان معزُول نگَشْتَند.»

از میان نسخِ ما، تنها نسخهٔ توبینگن و مغنیسا این بخش را با عنوانِ «نکته» آورده‌اند و موضوع سخن به‌نوعی سنجش شریعت موسی (ع) با محمّد (ص) است و ظاهراً بخشی از متن به دلیل تکرار واژهٔ «منسوخ» در این عبارت از نسخهٔ توبینگن ساقط شده است. متن را بسنجید با مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۷ ر): «چون موسی از آن قوم بیرون شد، دین و شریعتِ وی منسوخ شد و شریعت محمّد منسوخ نشد.»

بنابراین صورت درست متن باتوجّه به معنی و مغنیسا چنین است: «آنگاه که موسی، علیه السلام، اَز میانِ آن قَوم بیرون شُد، شَرِیعَتِ وَی منسُوخ [شد و شریعت محمّد منسوخ] نَشُد وَ بَساط برنُوشتَه نَشُد وَ خَلِیفَتان معزُول نگَشْتَند.»

۴. تحوّلات آوایی

۴. ۱ ابدال صامت

«ت» ← «د»: کالبت [= کالبد] (همان، ۲۱ پ)

«ج» ← «ژ»: هژدهم (= هجدهم) (همان، ۵۲ پ)

«خ» ← «غ»: غوشه (= خوشه) (همان، ۹ ر)

«ز» ← «س»: ایاس (= ایاز) (همان، ۱۶ پ)

۴. ۲ حذف صامت

فرو [= فرود] می‌آورد (همان، ۵۲ ر)

آسما [= آسمان] (همان، ۴۹ ر)، همچنا [= همچنان] (همان، ۱۲ ر)، ساکنا [= ساکنان] (همان، ۵۴ ر)، شا [= شان] (همان، ۴۸ پ): «چنان بود شا که بر بزّیده نمک افکنده» باشم.

هفصد [= هفتصد] (همان، ۹ ر)، (همان، ۵۴ پ)، (همان، ۵۵ ر).

۴. ۳ اِشباع (بلند کردن مصوّت کوتاه)

بستادند [= بستدند] (همان، ۱۰ ر)؛ نمونهٔ دیگر در نسخهٔ توبینگن: گناهانات [= گناهانت] (فقیه ابونصر، ۵۴۳ ق: ۵۷ پ)

صیحت [= صحت] (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۹ ر)؛ نمونه‌های دیگر در نسخهٔ توبینگن: نیکوهِشْ [= نکوهش] (فقیه ابونصر ۵۴۳ ق: ۶۷ ر)؛ ایشارت [= اشارت] (همان، ۹۳ پ، ۱۰۱ پ، ۱۰۴ ر).

۴. ۴ تخفیفِ مصوّت (کوتاه شدن مصوت بلند)

کرمت [= کرامت] (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۶ پ، نیز ۵۲ ر)؛ نیز در نسخهٔ توبینگن: طنبها [= طنابها] (فقیه ابونصر، ۵۴۳ ق: ۹۰ ر)؛ کردمنی [= کردمانی] (همان، ۹۱ ر) و منتخب رونق: بسمان [= بسامان] (رجائی، ۱۳۵۴: ۵۸).

۴. ۵ افزودن صامت

۴. ۵. ۱. افزودن «ت» غیر اشتقاقی: فرامشتی [فراموش⟵ فرامش⟵ فرامشت] (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۱ ر)؛ افزودن «ت» غیر اشتقاقی پس از «ش» در متون کهن شواهد دیگری نیز دارد؛ نظیر آتشت [= آتش] و بالشت [= بالش] در تفسیر نسفی (رک: حاجی سیّد آقایی، ۱۳۹۱: ۶۵).

۳. ۵. ۲ افزودن «ن»: دوانزده هزار (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۴ ر) [چهار بار]، شانزده (همان، ۵۵ ر)؛ افزودن «ن» به دوازده، سیزده، شازده در قیاس با پانزده رخ داده است (رک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۹۵).

۳. ۶ تشدید

۳. ۶. ۱ تشدیدِ مُخفّف یا تخفیفِ مُشدّد: بعضی واژه‌های فارسی که امروزه آن‌ها را مشدّد نمی‌آوریم، امّا در اصل تشدید داشته‌اند، با تشدید ضبط شده‌اند، مانند بپرَّدْ[۹] (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۷ پ).

بعضی کلمات عربی نیز که امروزه آن‌ها را مشدّد نمی‌آوریم، مطابق اصلِ عربی با تشدید ضبط شده‌اند، مانند ابوذرّ (همان، ۷ پ)؛ غمّ (همان، ۲۱ ر)؛ امّا گاه بعضی از کلمات که در اصلِ عربی تشدید دارند، بدون تشدید آمده‌اند، نظیر حجام (همان، ۱۴ پ).

۴. ۶. ۲ تشدید در التقای همسان‌ها: در جایی که حرف آخر کلمهٔ اول و حرف اول کلمهٔ بعدی «ر» است، حرف اول کلمهٔ دوم مشدّد آمده است: درّسید [= در رسید] (همان، ۶ ر)؛ اسیرّا [اسیر را] (۴۱ ر)؛ شه‌سوارّا [= شه‌سوار را] (همان، ۵۱ پ).

۴. ۶. ۳ تشدید غیر اشتقاقی (= واج مکرّر): بعضی واژه‌ها که در اصل تشدید ندارند با یک واج مکرّر آمده‌اند: زبرجدّ (همان، ۷ پ)، دو مّاهه (دوماهه) (همان، ۲۵ پ)، بزّیده (فعل ماضی از بریدن) (همان، ۵۴ ر)، خرّد (فعل مضارع از خریدن) (همان، ۶۳ پ).

۵. کلمات خاص

بعضی از کلمات در این دست‌نوشته به کار رفته‌اند که در متونِ هم‌عصرِ آن کمتر دیده می‌شوند:

۵. ۱ **آبخیز:** طغیان و افزایش آب: «هر سال رود نیل یک بار بازاستادی و آب‌خیز شدی» (همان، ۲۲ پ)؛ در زین الاخبار آمده است: «هرسال به‌وقتِ آب‌خیز، چوبی درمقدارِ دو مردبالای، از آب برآید». (گردیزی ۱۳۴۷: ۲۵۲)؛ نیز مسالک و ممالک (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۵۱): «از این وادی این رودها کی یاد کردیم برخیزد و زیر پول موهک بر در سمرقند بگذرد، چنان‌کی به‌وقت آب‌خیز زیر پول چند مردبالا آب بود.»

۵. ۲ **باژبان:** خراج‌ستان؛ باج‌گیر: «لعنت بر باژبانان و مختشان باد.» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۶۳ ر).

۵. ۳ **بشتک:** [بستوک[۱۰]، بستوگ، بستک، بستو و معرّب آن «بُستوقَة»[۱۱] (برای اطلاع بیشتر، رک: کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۶۹؛ نیز دیباج الأسماء، ۱۳۹۷: ۳۶؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۷؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۴۹)]، کوزه، خمره: «روزی بشتک به کتف نهاده به حضرت‌گاه ما درآمد» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۶ ر) در لغت‌نامهٔ دهخدا برای «بشتک» شاهدی نیافتیم ولی صورت «بستو» در متون کهن شواهدی دارد: «چون خواهند که ماهی تازه دیر بمانَد و همچنان تازه بُوَد، آن، آن است که چون ماهی تازه را به آب بقله‌الحمقا، یعنی پرپهن و پس پاره‌ای نمک بر او افشانند و در بستوی نهند سفالین و آن بستو را به جای سرد نهند.» (فسطیوس، ۱۳۸۸: ۱۶۲)، «فیلسوف گفت: نمودی که من از دانش چنان آکنده‌ام که این بستو از روغن.» (طوسی، ۱۳۸۷: ۶).

۵. ۴ **بلایه:** [بلاده، بلاذه]، نابکار، روسپی: «دنیا را عروس می‌گیرید که شوخ است و بی‌وفا تیزبلایه است» (۵۱ ر)؛ نیز در تاریخ‌نامهٔ طبری: «به بنی‌اسرائیل زنی بود بلایه و خویشتن را از کس بازنگرفتی و اندر بنی‌اسرائیل معروف بود به بلایگی». (بلعمی، ۱۳۸۹: ۲/ ۹۲۳)؛ ترجمهٔ تفسیر طبری [در حاشیه]: «او را گفتند تو زنی بودی پارسا و پدرت مردی بود نیک، و مادرت نه بلایه بود، تو این کودک از کجا آورده‌ای» (ترجمهٔ تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۴/ ۹۸۱) «بلایگی» در حقایق معادل فجور آمده است: «ایّاکُم و الکِذب فَاِنَّ الکذبَ یَهدِی اِلی الفُجُورِ و الفُجورُ یَهدی اِلی النَّار ... دور باشیت از دروغ گفتن و گرد آن مگردیت که آن دروغ گفتن شما را به بلایگی و بدمردی راه نماید و بلایگی شما را به آتش راه نماید» (حقایق، ۱۳۹۸: ۲۳۳).

۵. ۵ **تفسیده:** افروخته، تافته، بغایت گرم شده: «به دوستی این دوست در این تنور تفسیده درآی» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۱۳ ر، نیز ۱۳ پ، ۱۴ ر)؛ «چه دانی که چیست وی، آتشی است تفسیده» (متنی پارسی از قرن چهارم هجری، بی‌تا: ۲۲۸). و در فرهنگ‌نامهٔ قرآنی معادل «حَامِیَةٌ» آمده است (رک: یاحقی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۳۸).

۵. ۶ **جای‌باش:** محل اقامت: «ما همه جای‌باش کافران از زر و سیم بیافریدیمی» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۴۷ پ). در اینجا «جای‌باش» معادل «مأوی» است. «جای‌باش» در بعضی قرآن‌های مترجم و فرهنگ‌های لغت کهن برابر نهاد این کلمات است: «مَأوی» (رک: یاحقی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۲۹۱) «مَثْوَی» (همان ۳/ ۱۳۱۵) «مَسْکَن» (همان، ۳/ ۱۳۶۱؛ نیز کرمینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۶۶۸)؛ «مُقَام» (رک: یاحقی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۴۰۱)؛ «مَغنَی» (تاج الأسامی، ۱۳۶۷:

۵۷۷)؛ «مَلْجا» (رک: یاحقی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۴۱۸).

۵. ۷ **خانه‌شکن:** خانه‌برانداز؛ ویرانگر: «دنیا را عروس می‌گیرید که ... مردافکن است خانه‌شکن» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۱ پ). شاهد دیگری برای آن نیافتیم.

۵. ۸ **دانگانه:** به ارزش یک‌دانگ؛ اندک‌چیز؛ مال و متاع اندک: «دل در دنیا و دانگانهٔ او می‌بندند» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۶۵ ر) نیز در کلیله‌ودمنه «انواعِ هول و خطر و مؤونتِ حضر و مشقّتِ سفر برای دانگانه بر حریص آسان‌تر است که دست دراز کردن برای قبض مالْ بر سخی» (نصرالله منشی، ۱۳۸۰: ۱۷۷)؛ «مال نزدیکِ چهار تن از جان عزیزتر است: آن‌که جنگْ برای اجرت کند؛ و آن‌که زیرِ دیوارهای گران برای دانگانه سُمج گیرد؛ و آن‌که بازارگانی دریا کند؛ و آن‌که در معادن مزدور ایستد.» (همان، ۳۸۷)

۵. ۹ **درچفسیدن:** «در دنیا صعب‌تر جان دادن است که چشم‌ها از جای بشود و بینی درچفسد» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۳۴ ر). در متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۳۳۴) [برابر نسخهٔ اسعد افندی] به‌جای «درچفسد»، «برجهد» (۵۸ ر) آمده است. «چفسیدن» در قرآن‌های مترجم کهن برابر «تَمِیلُوا» (رک: یاحقی، ۱۳۷۷: ۲/ ۵۶۱) و «مَیْل» (رک: رجائی بخارائی، ۱۳۶۳: ۴۶۹) به کار رفته است.

۵. ۱۰ **شمارگاه:** حسابگاه، موقف قیامت: «چون شمارگاه بیند، بدان جایگاه هیبت بگوید ...» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۸ ر). در تفاسیر فراوان به کار رفته است برای نمونه در ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۵۶: ۷/ ۱۹۱۳): «اسرافیل... به صور اندردمد، و رستخیز برخیزد، و خلقان را حشر کنند، و به شمارگاه آرند.» نیز «صور بازپسین بدمند آن‌گه زلزله باشد، و زمین مردگان را بیرون اندازد تا ایشان را به شمارگاه برند». (همان، ۷/ ۲۰۴۲)

۵. ۱۱ **فراشتوک:** [فراستوک، پرستو (رک: زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۸)]، «فراشتوک[۱۲] گوید: سُبحَانَ الَّذی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (لقمان: ۱۰)» (فقیه ابونصر ۸۰۴ ق: ۶۳ پ)

۵. ۱۲ **کازه:** خانهٔ علفی، «خانهٔ خرگاهی که از چوب و علف سازند» (فروزانفر، ۱۳۵۲: ۲/ ۴۸۵): «پاره‌ای خاشاک گرد کرد و کازه‌ای ساخت چون کازهٔ صیادان و آنگاه اندر آن کازه اندر آمد و به عبادت مشغول گشت.» (همان، ۴۳ پ-۴۴ ر)

۵. ۱۳ **کفه:** خوشه‌های گندم و جوی که بار نخست کوفته نشده باشد: «حق‌تعالی مر خلق را به غربالِ ربوبیت بر باد رحمت داد بیرون آمدند از آن غربال چهار چیز: خاک و کاه و دانه و کفه» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۸ پ). «کفه» با این معنی شواهد اندکی در متون کهن دارد. برای نمونه: «اگر خدای، عزّ و جل، اندر تو خیری دانستی، جان تو را نیز با جان‌های آن دیگران بستدی تا من مزد یافتمی و تو شهادت یافتیی، ولکن اندر تو خیری نبود تا مر تو را از میانهٔ ایشان همه زنده برهانید و آن بلا به تو نرسانید و مر تو را ازیشان جدا کرد، چنانکه کفه را از گندم جدا کنند.» (تفسیر کمبریج، ۱۳۴۹:

۲۷/۲) و در خوان الاخوان می‌خوانیم: «ایزد تعالی ... مر آفرینش جسمی را دلیل آفرینش نفسی گردانیده است، و ما همی دانیم مر نفس جزئی را به کالبد پیوست است که مرین کالبد را به خانهٔ خویش همی دارد، و خورش که مرو را باید ازبهر عمارت این خانه مر آن را نخست به آلات جسدانی پاک کند، و هرچه از او ناشایسته است بیفگند چون افگندن کاه و کفه و سبوس از گندم.» (ناصرخسرو، ۱۳۳۸: ۲۱)

۵. ۱۴ **هیند**: هستند: «خداوند، تعالی، می‌فرماید که شما هیند که دنیا خواهند و هیند که عقبی خواهند»[۱۳] (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۴۶ ر) هند/ هیند: [از مصدر «هستن»] در فارسی میانه ساخت‌های مضارع «هستن» به‌صورت «هَم، هی، هست، هیم، هید، هند» برای ارتباط بین اجزاء جمله اسنادی به کار می‌رفته است. این ساخت‌ها در بعضی متون کهن فارسی ازجمله قرآن قدس، دیوان ناصرخسرو، دیوان منوچهری دامغانی، تفسیر نسفی و ... شواهدی دارد که گاه در متن چاپی این آثار تبدیل به صورت‌های امروزی شده‌اند (برای اطّلاع بیشتر، رک: هنر، ۱۳۷۰: ۲۹۴). در تفسیر نجم‌الدّین عمر نسفی (متوفّی: ۵۳۸ ق) «هیند» فراوان به کار رفته است؛ برای نمونه: «کسانی هیند که می‌گویند: گرویدیم.» (نسفی، ۱۳۹۰: ۴)؛ نیز «از ایشان گروهی هیند، که زفان‌های خویش به خواندنِ توراتِ تحریف کرده می‌گردانند.» (نسفی، ۱۳۹۰: ۱۱۸؛ نیز ۱۵۷ و ۳۰۰، ۳۱۱، ۵۶۳، ...).

۶. انواع تغییر و تصرّف در متن

دست‌نویس مغنیسا در مقایسه با متن چاپی بستان العارفین (نسخه‌های توبینگن و اسعد افندی) دست‌خوش تغییرات گوناگونی شده است؛ از آن جمله است: تصرّف در زبان متن با استعمال سجع، تشبیه و استعاره، تبدیل ساختارهای نحوی و واژگان به صورت‌های آشناتر، حذف یا افزودن عبارت، قول، حدیث و حکایت.

۶. ۱ کاربرد سجع، تشبیه و استعاره:

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۲۲):

«چون موسی را علیه السلام، مادر اندر تابوت نهاد و به آب انداخت، آب موسی را آوُرد تا سرای فرعون لعنه اللّه.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۱۹ ر):

«چون موسی را علیه السلام، مادرش اندر تابوت نهاد و به دریا انداخت، آب او را به بوستان **فرعون بی‌عون** برد.»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۳۲):

«وصیّت من بَشما آنست که **چون من بمیرم** ...»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۱ پ):

«وصیّت من آنست که چون طیر روح من از قفص کالبتم به پرواز آید...»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۳۲):

«السلام علیک یا رسول اللّه! اینک ابوبکر را بر در آوردیم. بار هست؟ اگر قفل گشاده شود مرا اندر آن گورخانه برید و جای کنید و اگر باز نشود هرکجا باید گور کنید.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۱ پ):

«السلام علیک یا رسول اللّه! اینک آوریم **آن یار غار تو** را اگر آواز بیرون آید که درآرید و راه دهندم، مرا به مجاورت آن مهتر دفن کنید و اگر راه ندهند مرا برید و به گورستان بقیع دفع کنید **در میان آن غریبگان** تا حشر من به قیامت به ایشان [بود].»

۶. ۲ تبدیل ساختارهای نحوی و واژگان به صورت‌های آشناتر و یا متفاوت:

گاه ساختار نحوی متن در قیاس با چاپی (نسخهٔ توبینگن - اسعد افندی) ساده‌تر شده است و در مواردی احتمالاً بنا بر گویش کاتب تحوّلات زبانی به آن راه یافته است:

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۴۹) [برابر توبینگن]:

«**مدینیان** مر ایشان [= مهاجران] را بر خویشتن برگزیدندی و مر ایشان را **در مال خویش انباز کردندی.**»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۷ پ–۲۸ ر):

«**مَدَنیان** نیز مر ایشان را بر خویشتن برگزیدندی و مر ایشان را **به مال خویش شریک کردندی.**»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۵۰):

«[جبریل خطاب به محمد (ص)] خدای تعالی می‌گوید که تو [= محمّد (ص)] **ابوبکر را از من سلام کن.**»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۸ پ):

«خداوند تعالی می‌فرماید که **ابوبکر را سلام من برسان.**»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۳۳۲) [برابر اسعد افندی]:

«[شتر] مردمان را می‌بکشد و لگد می‌زند و به دندان **می‌بخاید.**»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۳۳ ر):

«[شتر] مردمان و فرزندان و عورتان ما را به لگد می‌زند و **به دهان می‌گزد.**»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۳۳۴-۳۳۳) [برابر اسعد افندی]:

«بزرگ‌ترین ساعتی که برسد بر فرزند آدم، وقت بیرون آمدن جان است که چشم‌ها از جای بیرون **خیزد و بینی برجهد** و لب‌ها خشک گردد و **روی** زرد گردد.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۳۴ ر):

«در دنیا صعب‌تر جان دادن است که **چشم‌ها از جای بشود و بینی درچفسد** و لب‌ها خشک شود و **رخسارهاش** زرد گردد.»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۹۰) [برابر توبینگن]:

«آن مرد اندر جایی خیزید تا باران کمتر شود.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۳ ر):

«آن مرد به جایی غژید تا باران بیستد.»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۷۷) [برابر توبینگن]:

«خدای تعالی همی‌گوید که از شما **هستند** که دنیا خواهند و **هستند** که عقبی خواهند.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۴۶ ر):

«خداوند تعالی می‌فرماید که شما **هیند** که دنیا خواهند و **هیند** که عقبی خواهند.»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۱۹۱-۱۹۲) [برابر توبینگن]:

«صالح مرّی **اندر بازار آمد** روزی. یکی را دید **مست همی‌آمد** و یکی دید سرود می‌گفت و یکی دید بیع و شرا می‌کرد و یکی را دید سخن فحش می‌گفت. **غمناک باز خانه آمد.**»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۴ ر):

«صالح مری روزی **به بازار درآمد** یکی را دید که **مست بود** و یکی را دید که سُرُود می‌گوید و دیگری را دید که بیع و شرا می‌کرد و یکی فحش می‌گفت. **غمناک به خانه آمد.**»

متن چاپی (منتخب رونق، ۱۳۵۴: ۶-۹۲):

«چون یک‌هفته برآمد، ... باز **سپاه تعبیه کرد** و آمد به نزدیک جرجیس، علیه‌السّلام.»

مغنیسا (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۵۴ ر):

«چون یک‌هفته برآمد .... باز ملک برخاست و **لشکر برنشاند** و بیامد تا به در حجرهٔ جرجیس، علیه‌السلام.»

۶. ۳ حذف یا افزودن عبارت، قول، حدیث و حکایت:

۶. ۳. ۱ محذوفات: بخش‌های قابل‌ملاحظه‌ای از ابواب و حکایات بستان العارفین از نسخهٔ مغنیسا ساقط است؛ از آن جمله است: باب یازدهم در ذکر کرامات حسن بصری؛ باب دوازدهم در ذکر کرامات سفیان ثوری؛ باب سیزدهم در ذکر کرامات امام اعظم ابوحنیفه؛ باب چهاردهم در ذکر کرامات مالک دینار؛ باب پانزدهم در ذکر کرامات ابراهیم ادهم؛ باب شانزدهم در ذکر کرامات استاد حبیب عجمی؛ باب هفدهم در ذکر حکایات و کرامات ذاالنّون مصری؛ باب هجدهم در ذکر حکایات و کرامات ابوبکر شبلی؛ باب نوزدهم در حکایات و کرامات بایزید بسطامی؛ باب بیستم در حکایات و کرامات رابعهٔ عدویه. علاوه بر این در ضمن باب‌ها نیز بعضی حکایات، نکات و گاه عبارات به بهانهٔ آنکه «اگر نویسم کتاب دراز گردد و خاطر عاطر عزیزان نتواند تحمّل کرد» (فقیه ابونصر، ۸۰۴ ق: ۲۴ ر) از متن کتاب کاسته شده است و در مواردی بعضی حکایات و عبارات را با تفصیل و توضیح بیشتری نقل کرده است.

۶. ۳. ۲ افزوده‌ها: دست‌نوشتهٔ مغنیسا در سنجش با نسخه‌های دیگر آن، افزوده‌هایی دارد که در نسخه‌های دیگر نیامده است و بخش‌ها و موضوعات متنوّعی (حدیث، نکته، لطیفه، قول، عبارت، حکایت، بیت و ...) را در بر می‌گیرند. اگرچه این افزوده‌ها از بخش‌های الحاقی به بستان العارفین محسوب می‌شوند، امّا به‌لحاظِ زبانی، ادبی و جامعه‌شناختی قابل توجّهند. در ادامه، نمونه‌هایی از این افزوده‌ها را براساسِ ترتیب ذکر آن‌ها در دست‌نوشتهٔ مغنیسا نقل می‌کنیم:

فصل فی العیادة (همان، ۱۵ پ)

قال: رسول اللّه، صلّی اللّه علیه و سلّم: **انینُ المریضِ تَسبیحٌ و نَومُهُ صَدَقَةٌ وَ تَقَلُّبُهُ جَنبٌ بِجَنبٍ غَزوٌ**؛ [گفت:] رسول، علیه السلام، که نالهٔ بیمار تسبیح است و خواب او صدقه است و برگشتن او از این پهلو بدان پهلو غزو است یعنی از روی ثواب. و فی الخبر عن سعید عن جبیر عن قتاده: **من عاد مریضاً فله اجرُ شهادة**. پس هرکه بیمار را عیادت می‌کند چنین درجه می‌یابد خاصّه آن که مشقّت بیماری کشد.

حدیث

بزرگی به عیادت دوستی درآمده است و پرسید که چگونه می‌باشی؟ بیمار گفت: مردم سوختم، بیش طاقت نمی‌دارم. آن بزرگ گفت: سلطان محمود را غلامی بود ایاس[۱۴] نام. روزی به حضرت سلطان درآمد، خربزه می‌خورد؛ مگر یکی خربزهٔ تلخ بود از آن پهلوی به ایاس داد، ایاس آن را خوش تناول کرد و خدمتی و بندگی به جای آورد. پهلوی دیگرش بداد هم از آن تلخ. آن را نیز خوش بخورد و زانوی زد. سلطان هم سیم پهلو برید تا بدهد. ایاس به ستاندن آن پهلو بشتافت. سلطان گفت: مگر به مذاق تو هنوز تلخی خربزه نرسیده است؟ گفت: هول رسید. سلطان گفت: پس چرا به ستاندن وی می‌شتابی؟ ایاس گفت: ای خداوند بس بسیار شیرینی از این حضرت به من رسیده است، آن را خوش تناول می‌کردم اگر اکنون نیز تلخی را قبول کنم، چرا عجب می‌دارید؟ سلطان را این سخن وی خوش آمد. خلعتش فرمود و گفت: بنده چنین می‌باید.

التقریب

پس عزیز من، تو نیز از این حضرت از بسیار تندرستی و صحّت و شادی و راحت یافتی و خوش قبول می‌کردی، اکنون که ناخوش می‌رسد هم از این حضرت است. اگر خوش قبول کنی و ننالی خلعت نیز آماده است. سلطان عاجز که بنده به تلخی وی صبر نمود، محروم نکردش پس اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین که تو را بیماری داد اگر صبر کنی چه می‌پنداری که تشریف خلعت ندهد، بلک دهد. خداوندا و پروردگارا! هر ثوابی و خلعتی که صابران را دادی ما را از آن قسطی کامل و نصیبی شامل روزی گردان.

(همان، ۱۸ ر)

فخر رازی این مشکل می‌گفت که هرچه هست بود، او را توان دید و لهذا که ذرهٔ آفتاب را بدین ضعیفی می‌بینم از هستی وی. پس خدای، تعالی، نیز هست است، چرا بود که نبینم. شیخ تقی‌الدّین عجّالی، رحمة اللّه علیه، در جواب او فرمود که مَر ذَرَّ[۱۵] را صفات‌های دیگر هست اگر آن صفات بر خدای، تعالی، روا بدی، دیدن نیز روا بدی. گفت: آن صفات کدام است؟ گفت: یکی آن که نیست بود هست شد و این بر خدای، تعالی، محال است و دوم آن که او را رَوْزن و خانه و آفتاب می‌باید یعنی به این محتاج است و خدای، تعالی، منزه است از احتیاج. پس معلوم می‌شود که دیدن نیز روا نباشد بدین صفاتش الزام کرد اگر به بیان وی درآیم دراز شود. فامّا عاقلان را اشارت بس باشد.

(همان، ۴۰ ر)

سماع دارم از جلال بسوی[۱۶]، رحمة اللّه علیه، که کلیم اللّه موسی، علیه السلام، در مناجات گفت: یا رب العالمین! خطاب آمد که لبیک یا موسی. باز گفت: یا رب المطیعین. باز جواب لبیک یا موسی. گفت: یا رب المحسنین! هم ندا آمد که لبیک یا موسی. فامّا چون گفت: یا رب العاصیین! سه بار جواب آمد که لبیک، لبیک، لبیک یا موسی. موسی گفت: عجب! به نام عابدان یاد کردمت، یک بار جواب آمد و به نام مطیعان و محسنان همان. و چون به نام عاصیان خواندم، سه بار جواب آمد. حکمت چیست؟ خطاب آمد که یا موسی، عابدان به عبادت خود اعتماد می‌دارند و مطیعان و محسنان همان. فامّا عاصیان به رحمت و مغفرت من اعتماد می‌دارند؛ لاجرم به یک ندا سه بار جواب می‌یابند.

حکایت [۴۳ پ]

لقمان حکیم، رحمة اللّه علیه، سه هزار و پانصد سال اندر دنیا عمر یافت. گفتندش که این عمر چگونه یافتی؟ جواب داد که عمر دنیا را چو خانهٔ دو در یافتم. از یک در درآمدم و به در دیگر بیرون رفتم. و اندر سه هزار [و] پانصدسال که عمر یافت نه مسکنی ساخت، از برای باش خود را، نه معدنی ساخت از برای معاش خود را. پاره‌ای خاشاک گرد کرد و کازه‌ای [۴۴ ر] ساخت چون کازهٔ صیادان و آنگاه اندر آن کازه اندر آمد و به عبادت مشغول گشت. چون مدّت عمر وی به‌سرآمد، ملک‌الموت به کازهٔ وی آمد و گفت: ای لقمان سه هزار [و] پانصد سال عمر یافتی خود را در دنیا جایکی نساختی؟ جواب داد که ای عزرائیل! از این روز می‌ترسیدم که چون تو بیایی و مرا از جان بی‌جان و جایکی بر آوردهٔ مرا ویران کنی[۱۷]:

آن کس که ورا نه پند حکیمان بس است[۱۸] شیدا دل و دیوانهٔ او[۱۹] پر هوس است

حکایت

امّ سلمه گوید که امیرالمؤمنین، علی را رضی اللّه عنه، دیدم بر بستر مرگ خفته و هوش از وی رفته. حسن و حسین بر بالین او نشسته و هر دو را دلک‌ها به سبب وی خسته. ناگاه علی را چشم بر ایشان افتاد و آب حسرت از دیده می‌بارید و در روی حسن و حسین نگریست و گفت: ای جانان پدر، یتیمان پدر، تا اکنون بی‌مادر بودید، اکنون بی‌پدر خواهید شدن. ندانم حال من زارتر است یا حال شما. روی خود را بر روی ایشان می‌مالید و زارزار نالیدن گرفت. آنگاه گفت: ای جانان پدر، مرا از خدای، تعالی، بخواهید. می‌گریستند. گفت: مگریید؛ فامّا بگویید: **وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاه هَبَاءً مَّنْثُورًا** (فرقان: ۲۳)

نکته

عجب کارا! [۴۴ پ] علی که حیدر مرتضی بود، ابن عمّ مصطفی بود، جفت فاطمة الزهرا بود، پدر شهید کربلا بود، رسول، علیه السلام، مر او را به بهشت گواه بود، وی از عاقبت چنین می‌ترسید؛ ندانم این ایمنی ما را از کجاست.

لطیفه

نهاد بشریت و صورت انسانیت عین آفت است. هرکه را در بند خلقت و فطرت آوردند و در چنبر وجود کشیدند و قدم در دایرهٔ تکلیف نهادند، عین فرض او آن باشد که به خلاف هوای نفس کار کند که همه سعادت‌ها و دولت‌ها در آن است که مرد آزاد به خلاف نهاد بشریت کار کند و همه شقاوت‌ها و ادبارها و آفت‌ها در آن است که مرد در موافقت و متابعت این نفس لوامهٔ امّارهٔ مکاره رود و قرآن مجید بدین ناطق است. قوله تعالی: **فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى وَأَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى** (نازعات: ۳۷-۴۱) عاقلان دانند که هرکه را در آفرینش آوردند بدو کاری افتاد تا ابد از کار خود نرهند؛ پس نیکوتر آدمی آن بودی که خود نبودی و چون نبودی کار نیفتادی.

حکایت

کلیم اللّه موسی، صلوات اللّه علیه، در آن مقام قرب و کرامت، این مناجات کرد که الهی مرا چه به بود؟ [۴۵ ر] جواب آمد که یا موسی! آن به بودی که نبودی. تمام‌تر و جامع‌تر از این سخن در آفرینش نرفته است. سخنی که از حضرت عزّت مر موسی را جواب این آید، پس ما را و شما را چه ماند؟ همی یک کلمه که آدمی گوید، در حساب کشند، دریاهای حسرت و ندامت از او موج زند؛ ولی چه سود خود بهتر آن بودی که نبودی.

آن سیدهٔ مقدّسه، مریم صدیقه، راست، رضی اللّه عنها، که وجود آدمی چه آفت دارد که در حقّ خویش این ندا داده بود؛ قوله تعالی: **یا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَکُنْتُ نَسْیا مَنْسِیا** (مریم: ۲۳)

حکایت (همان، ۴۸ ر، ۴۸ پ)

روز[ی] شیخ شبلی می‌رفت. حیزی مست پیش آمد و یاران شیخ خواستند که ادبش کنند؛ فامّا در حضور شیخ بی‌ادبی نتوانستند. چون به نزدیک شیخ آمد، گفت: شیخا! من چنان‌که هستم، هستم؛ ولیکن تو چنین‌که می‌نمایی هستی؟ شیخ نعره‌ای زد و بیهوش افتاد چون به هوش بازآمد گفتند: چه بود؟ گفت: معلوم نشد این چه گفت یعنی من در باطن مختّثم در ظاهر نیز همانم؛ فامّا تو در ظاهر زاهد می‌نمایی، در باطن نیز همانی یا نه؟ گفتم: اگر نه چنانم، بتر از او باشم. بیت [۴۸ پ]:

دیـدی کـه چـه گفـت آن جوان در مسـتی　　مـر شـبـلـی را بـه نـرمـی و آهسـتـی
گفت شـیخا من[۲۰] چنان‌که می‌نمایم هسـتم　　تو بـاری چنـان‌کـه می‌نمـایی هسـتی؟[۲۱]

حکایت (۵۰ پ)

عیسی، علیه‌السلام، روزی می‌رفت. از دور زنی دید، آراسته با لباس‌های گوناگون و قصب‌های زربافته بر سر انداخته. پنداشت که دختر خانه است. چون نزدیک رسید، عجوزه‌ای بود، به‌غایت پیر، ضعیف، نحیف، به یک دست نگار نهاده و دست دیگر به خون آلوده. عیسی گفت: این عجب‌هاست که با تو دیدم. گفت: چگونه؟ گفت: یکی آن‌که تو را از دور دختری پنداشتم، تو خود عجوزه‌ای [۵۱ ر] بوده‌ای. بگوی که تو کیی؟ گفت: دنیاام. عیسی گفت: پس لباس گوناگون چرا پوشیده‌ای؟ گفت: من پیرم، اگر این آرایش و زینت نکنم، کس به من نگاه نکند. گفت: دست تو خون‌آلود چراست؟ گفت: شوی را کشتم. گفت: این دیگر نگار چراست؟ گفت: شوی خواستم. عیسی، علیه السلام، گفت: عجب دنیاست. گفت: از این عجب‌تر نیز هست. گفت: آن کدام است؟ گفت: تا مرا خدای، تعالی، بیافریده است، مرا هیچ‌کس نیافته است و نیز نیابد. بکر آمدم و نیز باز بکر روم. گفت: چرا؟ گفت: ازبهرِ آن‌که هرکه مرا باید او به من نگاه نکند و آن را که من می‌بایم وی مرا نیاید. عیسی، علیه السلام، گفت: کیست که تو را می‌باید و با تو نظر نمی‌کند؟ گفت: یکی باری تو و اولیا و زهّاد. و آن را که من می‌بایم جاهلانند و فاسقان. مرا هرگز نیابند که مرا نیابند. و عجب دیگر آن است که اگر پدر را می‌کشم، پسر بر من عاشق‌تر می‌شود و اگر برادرا[۲۲] می‌کشم، برادر دیگر عاشق‌تر می‌شود. حالت دنیا چنین است.

نظم

دنیـا چـو عـروس خویشـتن مـی‌بنمایـد[۲۳]　　چـون نگـاه کنـی عجـوزه بیـرون آیـد
گـر بـه عمرعزیـز کـابینش کنـی[۲۴]　　آخـر نکنـد وفـا و بیـرون آیـد

وعظ

دنیا را عروس می‌گیرید که شوخ است و بی‌وفا. تیزبلایه است. شوی‌کش [۵۱ پ] مردافکن است، خانه‌شکن. چندین گره مزن که بگشایند. چندین دل مبند که بربایند. چندان شه‌سوارا[۲۵] بر زمین انداخته است و با هیچ‌کس وفا نباخته است. اگر خاک زمین را به غربیل تأمّل کنی، جز خونابهٔ دل‌های مهجوران بیرون نیاید.

بیت

در هـر شـهری کـه لالـه‌زاری بـوده اسـت آن لالـه ز خـون شـهریاری بـوده اسـت

هـر ذرّه کـه زیـر قـدمت مـی‌کـوبی آن مردمـک چشـم نگـاری بـوده اسـت[۲۶]

عزیزِ من! خویشتن نگاه دار، کاین دنیا سال‌ها در کنار نامحرم نمرود مردود بوده است و مدّتی پای‌مال ناکس فرعون بی‌عون بوده است. قارون را به زندان او فرستاده است. شدادِ بی‌داد را به باد او داده است. الی آخره. ای آن‌که هوش و خرد داری بدان که تو را ابلیس و شیطان به دارحطام دعوت می‌کند و خداوند رحمان به دارالسلام دعوت می‌کند. قوله تعالی: **وَ اللّه یدْعُو إِلَی دَارِ السَّلَامِ** (یونس: ۲۵). چون خداوند، تعالی، بندگان را به دارالسلام دارد، بی‌واسطه و ترجمان و بی‌گفتِ این و آن، سلام برساند: **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ** [یس: ۵۸]. بیت:

روزی کـه ز تـو سـلام بـاشـد مـا را آن روز مـلـک غـلام بـاشـد مـا را

حکایت مصنوع (۵۶ ر)

آورده‌اند که از مشایخ ترمد یکی را پسری بود به‌غایت زاهد و پارسا ورِ کار خود را به غنیمت می‌داشت؛ چنان‌که همه شب، به عبادت [۵۶ ر] بودی و روز به روزه گذاشتی؛ چنان‌که پدرش می‌گفت: اگر زندگانی این است که محمّد من می‌کند، من از وی خشنودم. القصه دنیای بی‌وفا شرط به جای آورد و به قهر مرگ تن او را افگار کرد در مقابلهٔ صد گل ناشکفته، هزار خارش نهاد. چو میوهٔ ناپخته به صرصر قهرش فرو ریزانید یا چو گل ناشکفته به سموم مرگش خشک گردانید. چون آن سلسله‌مویِ عنبربویِ عبهرروی را در حجرهٔ عجوزهٔ زمین نهادند که **وَفِیهَا نُعِیدُکمْ** (طه: ۵۵) پدرش گریان و نالان بر سر خاکش می‌غلطید و در آن میانه پسر را دید که در میان آتش نعره می‌زد و می‌گفت: ای پدر! مرا فریادرس. چون پدرش آن حال مشاهده کرد و گفت: خداوندا! این نه جزای این افعال است که او می‌کرد. به گوشش رسانیدند کاین پسر تو پیوسته به حضرت ما بود؛ فامّا روزی بشتک به کتف نهاده، به حضرت‌گاه ما درآمد یعنی به مسجد. آن همه عبادات با وی رد کردیم، از بهر این یک بی‌ادبی و در این آتش ادبش می‌کنیم تا پاک شود.

۶. نتیجه‌گیری

نسخهٔ مغنیسا، مورَّخِ ۲۰ محرّم‌الحرام ۸۰۴ ق، به کتابت امین‌الدّین عمر الکافی بن سراج‌الدّین، دومین دست‌نوشتهٔ شناخته‌شدهٔ بستان العارفین و تحفة المریدین است که تاریخ کتابت دارد. این نسخه گزیده‌ای از بستان العارفین است، اگرچه در مقدّمه، کتاب مشتمل بر بیست‌وسه باب دانسته شده است، اما بعد از ده باب نخست، باب‌های یازدهم تا

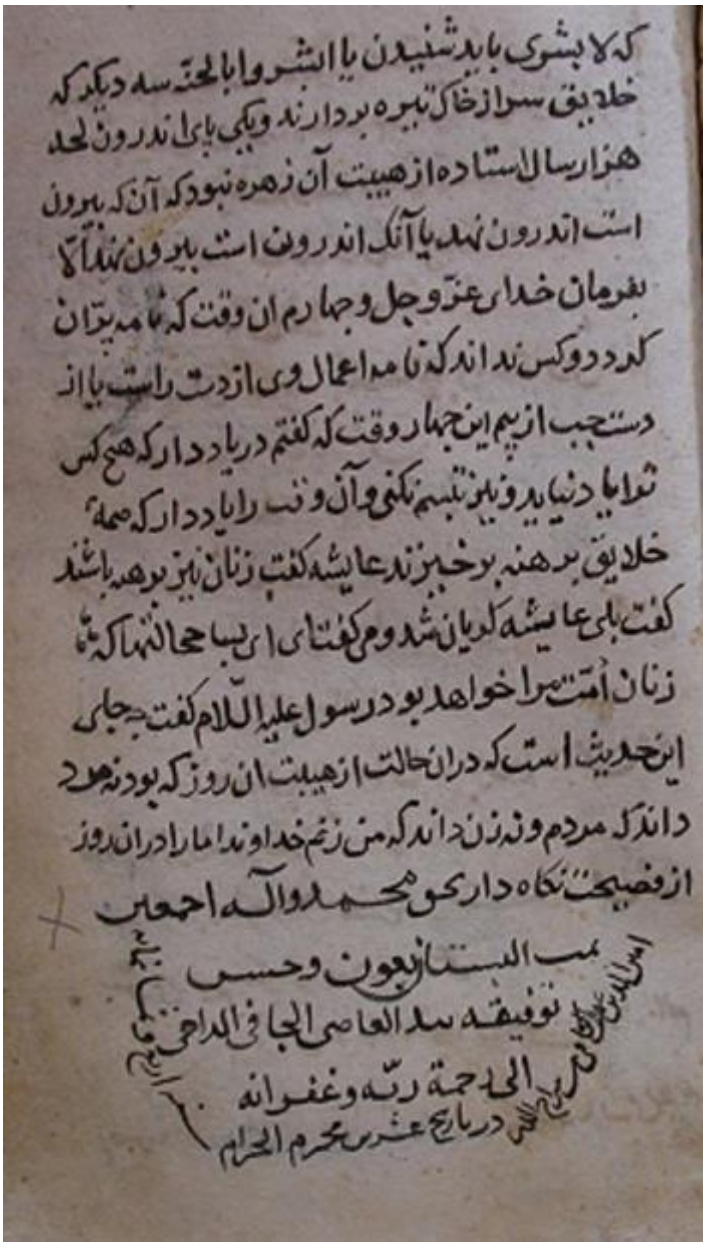
بیست و یکم «اندر کرامات ده تن از پارسایان» از متن حذف شده و به‌جای ابواب بیست و یکم تا بیست و سوم نیز بابی با عنوان «فی فضل سبحان اللّه و الحمدلله و لااله الا اللّه و اللّه اکبر» آمده است. در ضمنِ ده باب نخستین نیز حکایات و اقوالی به کتاب افزوده شده است که در هیچ‌یک از دست‌نوشته‌های دیگر بستان نیامده است؛ این اضافات که حدود یک‌پنجم متن را شامل می‌شود اگرچه از ملحقات به بستان العارفین به‌حساب می‌آیند اما از جهاتِ گوناگون زبانی و ادبی اهمّیت دارند.

بررسی دست‌نویس مغنیسا نشان می‌دهد که متن در بعضی موارد به لحاظ زبان ادبی (کاربرد استعاره، تشبیه، سجع، ...) تغییر یافته است و گاه در قیاس با دست‌نویس توبینگن (مورّخ ۵۴۳ ق) ساخت‌های دستوری کهن به صورت‌های ساده‌تری تبدیل شده‌اند. البته کاربرد شماری از واژهای خاص و نادر در این نسخه بر ارزش آن می‌افزاید. تأکید ما بیشتر بر کلماتی است که در فرهنگ‌های لغت برای آن‌ها شاهدی نیامده است و یا شواهد معدودی دارند. درضمن، بعضی تحولات آوایی در کلمات از نوع ابدال صامت، تخفیف مصوت، اشباع، حذف، ادغام و کاربرد تشدید احتمالاً نشانگر گویش کاتب متن باشد.

گفتنی است ازآنجاکه دست‌نوشتهٔ مغنیسا از میان نسخه‌های دیگر بستان العارفین بیشترین همانندی را با نسخهٔ توبینگن (مورَّخ ق ۵۴۳) دارد، در تصحیح عبارات و حکایت‌هایی که تنها در این دو دست‌نویس آمده است و یا در رفع ابهامات بخش‌های مغلوط و ناخوانای این دست‌نویس مفید واقع می‌شود.



تصویر برگ نخست بستان العارفین، نسخهٔ مغنیسا


که لا بشری باید شنیدن یا انبشروا بالجنة سه دیگر که
خلایق سر از خاک تیره بردارند و یکی پای اندرون لحد
هزار سال استاده از هیبت آن زهره نبود که آن که بیرون
است اندرون نهد یا آنک اندرون است بیرون نهد الا
بفرمان خدای عزوجل و چهارم ان وقت که نامه پران
کردد و کس نداند که نامه اعمال وی از دست راست یا از
دست چپ از پیم این چهار وقت که گفتم دریاد دار که هیچ کس
ترا یاد نیاید و نیز تبسم نکنی و آن وقت را یاد دار که همه
خلایق برهنه برخیزند عایشه گفت زنان نیز برهنه باشند
گفت بلی عایشه گریان شدم گفتم ای سبحانالله که
زنان امت مرا خواهد بود رسول علیه السلام گفت جای
این حدیث است که دران حالت از هیبت ان روز که بود نه خود
داند که مردم و نه زن داند که من زنم خداوندا ما را دران روز
از فضیحت نگاه دار بحق محمد و آله اجمعین
تم البستان بعون وحسن
توفیقه سید العاصی الجانی الداعی
الی رحمة ربه وغفرانه
فی یوم الثلث در تاریخ عشر من محرم الحرام

تصویر برگ آخر بستان العارفین، نسخهٔ مغنیسا

یادداشت‌ها

۱. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ مغنیسا (سبحانی، ۱۳۶۶: ۱۶) نام کاتب، به‌خطا، عین‌الدّین علی الکافی بن سراج‌الدّین آمده است.

۲. برای اطّلاع بیشتر، رک: سبحانی، ۱۳۶۶: ۱۶؛ ششن، ۱۳۶۶: ۱۷۵.

۳. کاتب یا فراهم آورندهٔ مجموعهٔ مغنیسا پس از آخرین حکایت بستان العارفین آورده است: «و من این کتاب را انتخاب کردم که قُوّهٔ مستمعان وفا نکرد تا معذور دارند و به دعای خیر یاد دارند.»

٤. نسخه‌های مولانا (ص ۱۵) و مرعشی (برگ ۹۱ ب) نیز با تفاوت‌هایی ضبط مغنیسا را تأیید می‌کنند.

۵. مصحّح «ظعت» را در حاشیه صفحه با «کذا» نشان داده است.

٦. توبینگن: اینَستْ (!)

۷. در نسخهٔ توبینگن (فقیه ابونصر، ۵۴۳ ق: ۴ پ) که متن چاپی برابر آن است، آنچه «هرخوشه» خوانده شده است، اندکی خط‌خوردگی دارد، امّا در حقیقت متن «هفت خوشه» است.

۸. دست‌نویسِ توبینگن [در اصل]: «جایِ»؛ مغنیسا: «جای»

۹. در پهلوی: parrīdan. رک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۶۹.

۱۰. به گفتهٔ امام شوشتری (۱۳۴۷: ۸۴): «بستوک هنوز در شوشتر رایج است و به خمچهٔ گنبدی‌شکل بی‌دسته گفته می‌شود که دارای سوراخ تنگی است و برای نگهداری مرباها و معجون‌ها به کار می‌رود»

۱۱. در انجمن آرای ناصری معرّب بستو و بستک، «بستوغه» آمده است (هدایت، ۱۳۹۴: ۱/ ۵۰۴)

۱۲. قول فراشتوک در ضمنِ اقوال پرندگان دیگر (خروس، طاووس، قمری، فاخته، هدهد، غلیواژ، کبوتر، باز، کرکس، سنگ‌خواره، درّاج، عقاب، هزاردستان) و در بخش «کلام الطیور» آمده است.

۱۳. منتخب رونق (۱۳۵۴: ۱۷۷): «خدای تعالی همی‌گوید که از شما هستند که دنیا خواهند و هستند که عقبی خواهند.»

۱٤. بالای «س» ایاس، «ز» نوشته شده است.

۱۵. چنین است در اصل؛ ذَرَّ: ذره.

۱٦. اصل: بسوی [بدون نقطهٔ «با»]؛ متن: بسنوی؟؛ نسوی؟

۱۷. اصل: + «بیت عجب»

۱۸. چنین است در اصل؛ ظاهراً: آن کس که ورا پند حکیمان نه بس است

۱۹. چنین است در اصل.

۲۰. ظ: «من» زائد است.

[۲۱]. متن ما چنین است و صورت دیگری از رباعیِ منسوب به خیام (اسفندیاری، ۱۳۲۸: ۹۷) است:

ادامهٔ پی‌نوشت‌ها

شیخی به زنی فاحشه گفتا: مستی — هر لحظه به دام دگری پابستی
گفتا: شیخا، هر آنچه گویی هستم — آیا تو چنان‌که می‌نمایی هستی؟!

۲۲. اصل: برادرا [= برادر را].

۲۳. ظاهراً: خویشتن بنماید.

۲٤. چنین است در اصل؛ ظاهراً: گر عمر عزیز خود به کابینش کنی.

۲۵. اصل: شه‌سوارّا [= شه‌سوار را].

۲٦. صورتِ دیگرِ رباعیِ منسوب به خیام (میرافضلی، ۱۳۸۲: ۱۵۹):

در هر قرنی بزرگواری بوده است — در هر عصری زمانه‌داری بوده است
خاکی که برو پای نهی نرمک نه — کآن مردمک چشم نگاری بوده است

منابع

ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۷). دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، تهران: انتشارات سمت.

اسفندیاری، حسینعلی. (۱۳۲۸). رباعیات حکیم عمر خیام، تهران: بی‌نا.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۰). مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

امام شوشتری، محمّدعلی. (۱۳۴۷). فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

بزرگ بیگدلی، سعید؛ ناصر نیکوبخت؛ محمود عابدی؛ تهمینه عطائی کچوئی. (۱۳۹۱). «ضرورت بررسی، تحلیل و تصحیح مجدّد بستان العارفین و تحفة المریدین»، مجلهٔ جستارهای ادبی، سال ۴۵، شمارهٔ ۴، زمستان، ص ۹۱-۱۱۰.

بلعمی، ابوعلی محمّد بن محمّد. (۱۳۸۹). تاریخنامهٔ طبری، به کوشش محمّد روشن، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سروش.

بیهقی، ابوالفضل محمّد بن حسین. (۱۳۷۵). تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیّاض، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

تاج الأسامی (تهذیب الأسماء) . (۱۳۶۷). به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ترجمهٔ تفسیر طبری. (۱۳۵۶). به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.

تفسیر کمبریج. (۱۳۴۹). تصحیح جلال متینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

حاجی سیّد آقایی، اکرم‌السّادات. (۱۳۹۰). «لزوم بازنگری در تصحیح قصص‌الانبیای نیشابوری»، مجلهٔ آینهٔ میراث، ضمیمهٔ ۲۱، سال هشتم: ص ۳-۱۱۲.

حسن‌دوست، محمّد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حقایق. (۱۳۹۸). به تصحیح و توضیح سیروس شمیسا، تهران: انتشارات قطره.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمّد معین و سیّد جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دیباج الأسماء. (۱۳۹۷). تصحیح علی‌اصغر اسکندری، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی.

رجائی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۶۳). فرهنگ لغات خطی آستان قدس رضوی شمارهٔ ۴، تهران: مؤسّسهٔ مطالعات تحقیقات فرهنگی.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۸۶). مقدّمة الأدب، به کوشش ای. جی. وتزشتاین، تهران: مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.

زنجی سجزی، محمود بن عمر. (۱۳۶۴). مهذّب الأسماء، تصحیح محمّد حسین مصطفوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سبحانی، توفیق. (۱۳۶۶). فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ مغنیسا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ششن، رمضان. (۱۳۶۶). «برخی از نسخ خطی ناشناختهٔ فارسی در کتابخانه‌های ترکیه»، ترجمهٔ توفیق سبحانی، مجلهٔ تحقیقات اسلامی، پاییز و زمستان، ش ۵ و ۶، ص ۱۷۰-۱۸۴.

طوسی، محمّد بن محمود. (۱۳۸۷). عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عطائی کچوئی، تهمینه؛ سعید بزرگ بیگدلی؛ ناصر نیکوبخت. (۱۳۹۲). «نقش منابع جنبی در تصحیح بستان العارفین و تحفة المریدین»، مجلهٔ ادب فارسی، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، ص ۱۳۱-۱۴۷.

فروزانفر، بدیع‌الزَّمان. (۱۳۵۲). توضیحاتِ معارف بهاء ولد، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.

فسطیوس بن اسکوراسیکه. (۱۳۸۸). ورزنامه، به تصحیح حسن عاطفی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

فقیه ابونصر، ابونصر احمد بن خیر. (۵۴۳ ق). بستان العارفین و تحفة المریدین، نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ دولتی برلین آلمان با نشان ms orient fol 99.

فقیه ابونصر، ابونصر احمد بن خیر. (۸۰۴ ق). بستان العارفین و تحفة المریدین، نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مغنیسا به شمارهٔ ۲۶۳۰.

فقیه ابونصر، ابونصر احمد بن خیر. (بی‌تا). بستان العارفین و تحفة المریدین، نسخهٔ خطّی محفوظ در کتابخانهٔ اسعد افندی ترکیه به شمارهٔ ۱۳۳۵، میکروفیلم شمارهٔ ۱۸۶ کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

کردی نیشابوری، یعقوب. (۱۳۵۵). کتاب البلغة، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحّاک. (۱۳۴۷). زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟ (قرآن خطّی مترجم شمارهٔ ۴) . (بی‌تا). به کوشش احمدعلی رجائی بخارائی، مشهد: آستان قدس رضوی.

منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین. (۱۳۵۴). به تصحیح احمدعلی رجائی بخارایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

میرافضلی، سیّدعلی. (۱۳۸۲). رباعیات خیام در منابع کهن، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ناصرخسرو قبادیانی. (۱۳۳۸). خوان الاخوان، تصحیح قویم، تهران: انتشارات کتابخانهٔ بارانی.

نسفی، نجم‌الدّین عمر بن محمّد. (۱۳۹۰). تفسیر نسفی، تصحیح عزیزاللّه جوینی، تهران: انتشارات سروش.

نصراللّه منشی، ابوالمعالی. (۱۳۸۰). کلیله‌ودمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

هدایت، رضاقلی‌خان. (۱۳۹۷). انجمن آرای ناصری، تصحیح بهمن افشانی آقاجری، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هنر، علی‌محمّد. (۱۳۷۰). «هند، شناسهٔ فعل فارسی»، در: یغمای سی و دوم (یادنامهٔ حبیب یغمایی)، گردآوری ایرج افشار با همکاری قدرت‌اللّه روشنی زعفرانلو.

یاحقّی، محمّد جعفر. (۱۳۷۷). فرهنگنامهٔ قرآنی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.